

چند نکته ناکفته
در باره
حافظ

از: محمد علی معیری



این روزها بیش از همیشه نام دلتواز حافظ و ترانه های آسمانیش و روزنامه ها و نقل محافل است ولی متأسفانه اغلب قبل از توجه بر زیبایی کلام و روح دلاورین اشعار او موضوع مذهب تصوف، مراد و مرید مسائل جبر! اختیار، تقویض و غیره را پیش میکشند، از هر سوا حدیث و اخبار میخوانند و آتقد و حاشیه میورند که جان کلام را از میان میبرند. یکی غزل الحاقی «ای دل غلام شاه جهان باش و شاه باش» و «...» را میخواند و تعصب دینی شاعر را میستاید، دیگری نغمه روحانی «دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند» و «...» را اشاره بواقعه شهادت شاه اولیا میداند و سومی در فریاد مستانه «ساقی بنور باده برافروز جامها» «از باده» بحساب جعل در آورده امام را میجوید!

باید پرسید مگر مداحی و اینگونه رعایت های مبتذل در شعر جزء احکام مذهب است که اگر شاعری چنان نکند از دین برکنار باشد، بعلاوه میبینیم که حافظ در راه بکتا پرستی و جلو گیری از آلوده ساختن مذهب مردانه بجهان بازی برخاسته و در آشفته ترین دوران با سرسخت ترین دین فروشان در افتاده است.

برای کسی مانند حافظ که با بر عرش آگاهی و روشن روانی نهاده و بشریت معنوی جان هامت گماشته باشد پس نادر است که به بازگویی صفاتی که موصوف را ذاتی و معجز است بپردازد و آن را در حق بی نیازان و در راه هدایت جویندگان خدمتی شایان جلوه دهد.

گوهر پاک تو از مدحت ما مستغنیست
فکر مشاطه چه با حسن خداداد کند

ز عشق ناتمام ما جمال یار مستغنیست
به آب و روغن و خال و خط چه حاجت روی زیبارا

پس نکته مهم در یافتن ظرافت افکار مرام دور از هر گونه آرایش اوست!

قبل و قال وجدال بر سر اینکه مذهب او چه بوده و مرادش که؟ زیر املای و بر آنکه پاسخ این پرسشها هر چه باشد در منظور اساسی تائیدی ندارد مجلس بحث را که حافظ خود از آن گریزان بوده بدرازا میکشاند. بهتر است بگوئیم بردازیم و با توجه بطرز تفکر و شیوه خاص آن بزرگوار بکوشیم که او را از گفتار دلنشینی بشناسیم.

چنانکه اشاره رفت در باب بیگران فکر حافظ را نادیده انگاشتن و بقطره های ناچیز نظر داشتن خطاست ولی از آنجا که این ماجرا مقدمه دل شده بطور ایجاز گفته میشود:

مسلم است که حافظ از پدر و مادر مسلمان بوجود آمده. در دیوان جاویدانی نیز پایه ایمان و بکتاشناسی را برکنار آسمانها نهاده و ریاکاری را بشدیدترین وجه مورد سرزنش و نهر قرار داده.

آتش زهد و ریا خرمن دین خواهد سوخت
حافظ این خرقه پشمینه بینداز و پرو

نکته درخور توجه آنست که اگر مسلمانی حافظ بعله ای خشک دین عرضه شود ممکن است مقبول نیفتد زیرا او «رندی» میورزیده و آئینی خاصی برگزیده بوده.

ورای طاعت دیوانگان زما مطلب

در «مذهب ما» باده حلاست ولیکن

وفا کتهم و ملامت کشیم و خوش باشیم

مباش در پی آزار و هر چه خواهی کن

که در «شریعت ما» غیر ازین گاهی نیست

که در «طریقت ما» کافر است و نجیبان

که در «شریعت ما» غیر ازین گاهی نیست



هرآنکه رازدو عالم ز خط ساغر خواند
رموز جام جم از نقش خاک بردانست

پیر میخواند همی خواند معنائی دوش
از خط جام که فرجام چه خواهد بودن

چون باد به زهر سر خم رفت گنیزان
حافظ که دوش از لب ساغر شنید راز

بفراری که نوشته اند هر يك از خطر هفتگانه جام جم را نامی بوده ولی چون این نامها در زبان فارسی تصحیف شده میتوان آنها را با درجائی که در آئین مهر معمول بوده و در زبان لاتین مانده است مقابله و تصحیح کرد. پس نامهای درجات جام جم چنین میشود.

- ۱- جور (نام پرنده)
- ۲- نهان
- ۳- شیر
- ۴- سپاه
- ۵- پارسا
- ۶- پیک آفتاب پاکسه کرد
- ۷- پیر

مطلب دیگر تعیین مراد حافظ است بگمان ما که اغلب به پوده بدان اصرار میورزند. در این باره نیز باید گفت که حافظ خوشترن پرستی را کتاه میسرده و از آنان که خویش را صاحب مقامات و کرامات می پنداشتند و مردم را بگرویدن بخود میخواندند دوری میجسته و از آنجا که معمولاً مرادها از میان این گروه بر میخیزند حافظ امریدی هیچیک را نگزیده و از راهنمای غمخوار خویش همه جا به پیر، پیرمغان، پیر میخانه، پیر میکند، پیر می فروش، پیر پیمانان کش، پیر دردی کش و غیره یاد کرده و مسلم است که با این خطابهها هیچیک از مشایخ زمان خود را در نظر نداشته است.

آن روز بردلم در معنی گشوده شد
کز ساکنان در که «پیرمغان» شدیم

«پیر میخانه» بحر جام جهان بینم داد
و اندر آن آینه از حسن «تو» کرد آگاهم

حافظیه شیراز



«به پیر میکندم گفتم که چیست راه نجان...»

بجز ابروی تو مهر ابدل حافظ نیست
طاعت غیر تو در «مذهب ما» نتوان کرد

ببندیری که زائیده و هم خرافات همان است بدیده مرد مینگریسته و هنگامی که روی سخن با این گروه داشته از راه طعن و کنایه بدان اشاره میکرده و عذر نندی خویش را میخواست.

که آگهست که تقدیر بر تو پیش چه نوشت
مکن شامه سیاهی ملامت من مست

که ندادند جز این تحفه به ما روز است
بروای زاهد و بردرد کشان خرده مگیر

کاین بود سر نوشت ز دیوان گفتیم
صمیم مکن برندی و بدنامی ای حکیم

مرام هر سیه چشمان ز سر بیرون نخواهد شد فضای آسمانست این و دیگر کون نخواهد شد
مرا روز ازل کاری بجز رندی نفرمودند
هر آن قسمت که آنجا رفت از آن افزون نخواهد شد

او خود کرده از مشکل تقدیر گشوده:
سرفضا که در تنق غیب منزویست
مستانه اش نقاب ز رخساره بر کشیم
و آنرا چنین تفسیر کرده:
در کار کلاب و کل حکم ازلی این بود
کان شاهد بازاری وین پرده نشین باشد

از خط جام راز دهر میخواندند و بدین شکرانه لب بر لب آن رسوده:
بدین شکرانه میبوسم لب جام
که کرد آ که ز راز روزگار



«... مرا مهرسیه
چشمان ز سر بیرون
نخواهد شد»

به «پیر میکده» گفتم که چیست راه نجات
دی «پیر می فروش» که در گرش بخیر باد
«پیر پیمانان کش» من که روانش خوش باد
«پیر دردی کش» ما که چه ندارد ز روز و روز

بخواست جام می و گفت باده نوشیدن
گفتا شراب نوش و غم دل بهر زیاد
گفت پرهیز کن از صحبت پیمان شکنان
خوش عطا بخش و غلط پوش خدائش دار

در دیوان حافظ اشعاری دیده میشود که از لحاظ فکر و روش متضاد است و چون بیشتر گفت و گو ها از اینجا سرچشمه میگردد لازم است باین نکته اشاره رود که اشعار مزبور بفرس آنکه همه را از حافظ بداند نمیشود. بچند قسمت متمایز قابل تقسیم است که میتوان هر قسم را مربوط بیک از دوران خویشگی او پنداشت و اندیشه های هر دوران را در آن منعکس یافت ولی همه اشعار مندرج در دیوان از آن نیست زیرا بحدی باسپه اشعاری در آثار حافظ وارد کرده اند. بنا بر این بیکانه راه اینست که با توجه بروح غمخواری حافظ و طرز اندیشه او که بر اساس معنویات دوران اوها و خرافات استوار است و ریاضی و نفاق، یأس و زبونی، اندوهناکی و سستی و بدبینی و بد گوئی را کتف می شمارد، آثار اسبیل او را از اشعار مشکوک بشناسیم و این دوران را از یکدیگر جدا کنیم.

یکصد و سی و دو غزل از غزلهای اسبیل حافظ را میتوان مربوط به مرحله نهائی تحقیق و جستجوی او دانست یعنی هنگامی که خواجۀ شیراز گرم و سرد دوران را چشیده، صاحب درد را از بی درد شناخته و اهل کید و ریا را از ارباب مهر و سفا تشخیص داده است. در این مرحله حافظ وجودی پخته و روشن است که بر منتهای مطلب خویش دست یافته و بر از درست زیستن و از مشکلات رستن بی برده و دیگر شک و بدبینی و ضعف و پندار در نهاد او راه ندارد.

بعد از این نور با فاق دهم از دل خویش
شکر ایزد که با قبال کله گوشه گل
صبح امید که بد معتكف پرده غیب

برخی بر آنند که خواجۀ شیراز در سردن نغمه های جاودانی خویش رنجها برده و خون دل خورده! یکی از دانشمندان با سابقه و شاعر و شعر شناس در محفلی که شعر حافظ نقل مجلس بود بگمان خود مقام ارجمند او را چنین می ستود:
«بی سبب نیست که شعر حافظ قبول غم نه یافته وی با شتاب و بی زحمت اشعاری بهم

نیافته بلکه بر سر یک غزل ماهها کار کرده و بی خوابیها کشیده. آنقدر کلمات را جابجا کرده، مصرعها را تغییر داده و مشاطه وار آنها را آراسته تا غزلی درخور و شایسته از آب بیرون آورده و برای انبیا مدعیای خویش نخست از شاعر عرب «زهیر» که چهار ماه یک قصیده می ساخت، چهار ماه آن را می برداخته و بالاخره چهار ماه آن را میخوانده یاد کرد و سپس یکی دو تن از سرایندگان معاصران نام برد که آنان نیز از همین شیوه پیروی میکنند و بمنظور آرایش اشعار خویش «جان میکنند» تا غزلی ساخته و برداخته بدوستان شعر و ادب عرضه دارند!

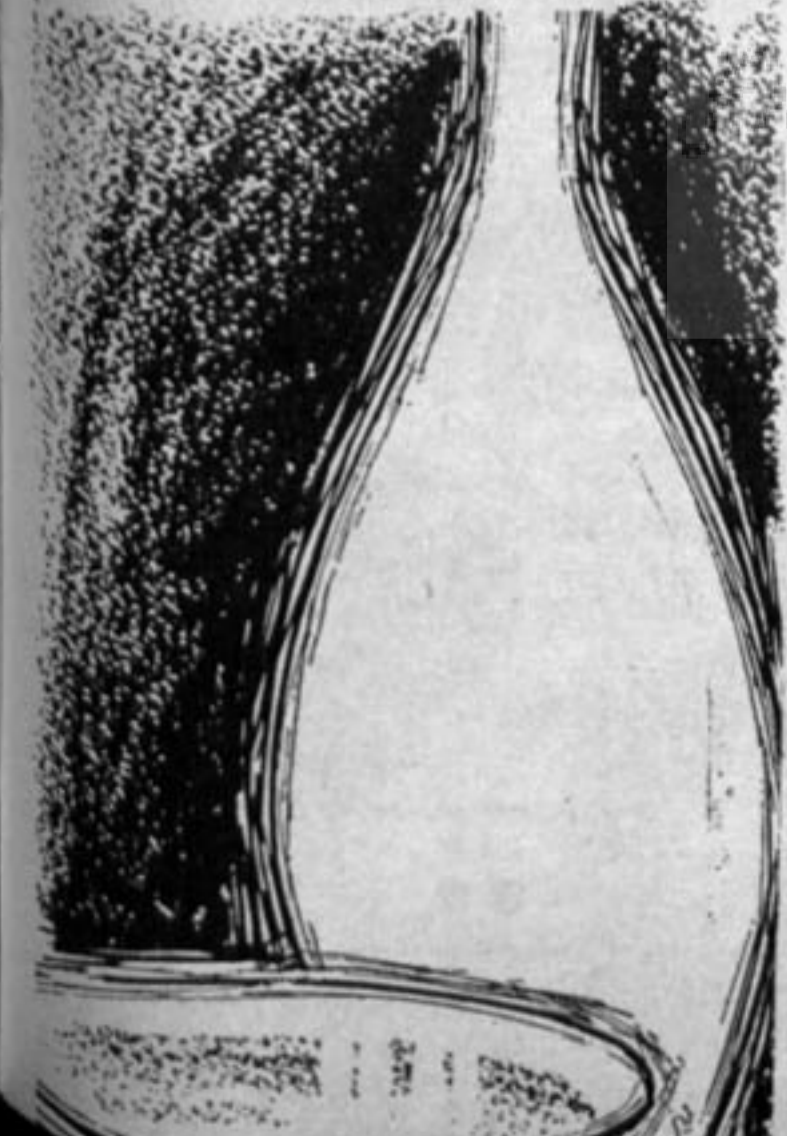
اگر نیک بنگریم این توصیف در باره سرایندگان بلند پایه و پرمایه ای مانند حافظ گذشته از دم ووهن اشتباه محض است زیرا بی تکلف گفتن و گزیده گفتن شیوه خاص حافظ است و تسلط او در بکار بردن الفاظ زیبا و ترکیبها دلنشین از مشخصات غیر قابل انکار وی بشمار میرود. عدم تصنع و پیراستگی بالفطره کلام خواجۀ شیراز است که شعر او را بر دیگر اشعار برتری بخشیده و بر دل هر بیدل نشانده.

اصولا در اذهان چنین جای گرفته که کاریکو کردن در هر رشته که باشد مستلزم زحمت و مشقت فراوان است. شاید این عقیده در مورد برخی امور راست است ولی در باره بعضی دیگر از جمله هنرهای زیبا و بخصوص شاعری درست نیست زیرا عامل اساسی و مؤثر برای جولان در این میدان پنهان و پنهان است استعداد و ذوق قطری و نیروی خلاقه است.

در باره یک اثر هنری، به مثل یک پرده نقاشی معمولاً نخستین پرسشی که از هنرمند صاحب اثر میشود راجع به مدتی است که مصروف پدید آوردن اثر خویش ساخته و بد ابروز کار هنرمندی که مدت منظور را اندک گوید چه در این صورت اهمیت و ارزش اثرش در نظرها چندان کاسته گردد که آنرا به هیچ انگارند و باطل از آنکه هر چه قدرت قلم، نیروی خلاقه و تسلط نقاش بر هنر خویش بیشتر باشد منظور زود تر و آسان تر حاصل گردد. خلاصه اینکه در مورد هنر به معنای واقعی آن زمان کار با ارزش اثر پدید آمده پیوسته نسبت مستقیم ندارد و چه بسا که در مدتی کوتاه تر اثری ارزنده تر بوجود آید.

در مورد حافظ نیز چنین است. او از قالب ریزی و پیرایه بندی اشعار خویش بی نیاز بوده و بر اثر نیروی شکفت خلاقه و فوران طبیعی طبع اشعاری گزیده و در همین پیرایگی از آنچه که در گمان کنجد پیراسته تر و پرمغز تر سروده، آری قبول خاطر و لطف سخن خداداد است. ●●●

(و لباله این بحث را تحت عنوان «پیام حافظ» در شماره آینده بخوانید)



مطالعات
موسیقی

«که ندارد
جر این تحفه
بما روز است»

★